



دموکراسی در اسلام

از روشن ترین دلائل و علایم دموکراسی

عموم افراد اجتماع بر اظهار عقاید و افکار خود میباشد . دموکراسی حقیقی - نه دموکراسی سیاسی و تصنعی - عبارت است از نیل هر یک از افراد اجتماع بحقوق و حدود خود و آزادی مردمان در عقائد و افکار و مختار بودن در اعمال و رفتار خود تا آنجا که بحقوق و حدود دیگران تجاوز نشود .

مصطفی

در هر جا که دموکراسی حقیقی یافت شود دیگر بندهای اسارت و عبودیت گروه بیشماری از مردمان نسبت بچند تن معدود یاره میشود اگر دموکراسی واقعی در میان جمعیتی شیوع و رواج یابد دیگر اختیار جان و مال و زبان و فکر و عقیده هزار ن فرد از اجتماع در دست کسان یا ناکسان انکشت شماری نخواهد بود .

از ذکر کلمه دموکراسی برخوردارند گان ارجمند مجله اشتباه نشود که مقصود نویسنده نگارش مقاله سیاسی است و یا نظری بقضایای جهانی روز دارد . نه برعکس چون میدانند که روش و مرام این مجله گرانمایه بحث از مسائل علمی دینی و اخلاقی و احترام از مسائل روزمره سیاسی است از این جهت بر خود لازم میدانند که مرام و روش مقدس مجله را رعایت کنند و از آوردن کلمه دموکراسی بهیچوجه معنی سیاسی آنرا که این اوقات صفحات مطبوعات را پر و کوش جهانیان را کر کرده است و هر کس و هر فرقه مطابق میل و هوس خود برای آن معنائی در نظر دارد اراده ندارد . بلکه مقصود نویسنده آنست که بادلائل

تاریخی و روشن اثبات کند که دموکراسی حقیقی - همان دموکراسی که مایهٔ فخر و مباهات بشر قرن بیستم است و آنرا آخرین درجهٔ کمال و ارتقاء علمی و فکری ملل و اجتماعات میدانند - بانام مظاهر و شئون صحیحش در تعالیم مقدس اسلامی و در روش و رفتار مسلمانان واقعی صدرا - اسلام دیده میشود. آری نویسنده اثبات میکند که در هیچیک از ادوات تاریخی حتی در قرن معاصر که بسیاری از کشورها ادعای دموکراسی دارند، رواج و شیوع دموکراسی بانداره ای که در قرون اول اسلام در میان مسلمانان وجود داشته است، دیده نشده و نمیشود. در هیچ دوره و در هیچ نوع حکومتی آزادی گفتار و رفتار، محترم شمردن شخصیت افراد، استفادهٔ عموم مردمان از تمام حقوق خود و اجراء مساوات در میان افراد اجتماع باندازه ای که در میان مسلمان وجود داشته است یافت نمیشود. بیغمبر خاتم «ص» در عصری ظهور فرمود که افراد ملل متمدن آن زمان هیچگونه آزادی و ارزش و شخصیتی نداشتند، شاهنشاهان ایران، امپراطوران و قیصرهای روم، فرعونهای مصر، رایان هندو و خاقانهای چین و خانهای ترک و سایر ملوک و امرا و حتی بزرگان قبایل و طوائف و کدخدایان بارعایا و افراد کشور و شهر و ده خودمانند بندگان و غلامان و بردگان رفتار میکردند و کم کم مردمان آن قرون نیز عادت باین رفتار کرده نه توقع و انتظار مساوات و آزادی در گفتار و رفتار داشتند و نه برای خود شخصیت و ارزشی قائل بودند بلکه عقیده داشتند که منظور از خلقت این بوده که یکعده محدود باید همیشه فرما نروای مطلق و فعال مابشاء باشند و دیگران فرمانبردار و مطیع علی الاطلاق از اینجهت افراد کشور در مقابل پادشاهان زانو بزمین میزدند و سجده میکردند و

ایشانرا خدا، خدایگان، خداوند کار و خدیو میخواندند!

اسلام ظاهر شد. پیغمبر بزرگ اسلام تعالیم مقدس الهی را بمردمان ابلاغ فرمود. امتیازات غلط معمول را که ناشی از حسب و نسب و نژاد و ثروت و زور و نفوذ شخصی و یا قبیله بود از میان برد. شرافت و بزرگی را در پرهیزکاری دانست (ان اکرمکم عندالله اتقیکم) بین نژاد سیاه و سفید، عرب و عجم و مردم فقیر و غنی فرقی نگذارد خودش در مجلس فقرا مینشست، با آنان گفتگو میکرد و غذا تناول میفرمود. موقعیکه سواره بود اغلب یکی را ردیف خود سوار مرکوب میکرد، نعلین و لباس خود را بدست خود وصله مینمود. کودکان او را میفرمود و گاهی آنانرا در بغل میگرفت و اگر لباس او را آلوده میکردند بهیچ وجه خشمناک نمیشد. اینگونه دوس رسر مشق های علمی چنان بسرعت در میان مسلمانان تأثیر بخشید و آنانرا آشنا بحقوق و حدود و اختیارات و آزادی در گفتار و رفتار ساخت که پست ترین و ضعیفترین افراد مسلمانان در مقام اظهار عقاید و استفاده از حقوق اجتماعی خود در مقابل بزرگترین و باهیب ترین خلفا و امرا بر میآمد و هیچکس را یاری اعتراض بر او نبود. کوچکترین افراد جامعه اسلامی در امور اجتماعی دخالت میکرد و اگر کاری را موافق با مصالح مسلمانان اجام میداد و یا قرارداد امضا میکرد همه مسلمانان ناچار بودند کار او را تصویب کنند و اعضایش را محترم شمرند. در تاریخ جنگها و غزوات اسلامی مکرر اتفاق افتاد که یکی از افراد عادی لشکر، بی اطلاع فرمانده باسران مخالف عهدنامه و قراری منعقد ساخت که بسود لشکر اسلام بود و فرمانده لشکر اسلام آنرا قبول و امضا کرد.

تمام افراد مسلمانان دو امور اجتماع خود را سهیم و شریک میدانستند و دخالت در کارهای عمومی را جزء وظایف و حقوق خود میشمردند. در همان حال که همگی دستورات و احکام دینی را در نهایت خضوع انجام میدادند و اوامر و نواهی پیغمبر اکرم و خلفاء اولی الامر را بی چون و چرا اطاعت میکردند، مع هذا اگر در افعال و گفتار بزرگترین و با عظمت ترین خلفا و امرای خود انحراف و لغزشی مشاهده مینمودند بیدرنگ اظهار میکردند. مورخان نوشته اند روزی عمر خلیفه دوم که هیبت و خشونت و سختگیری وی در کارها مشهور است چنانکه درباره اش گفته شده است: «دُرَّةُ عَمْرٍاءِ هَيْبٌ مِنْ سَيْفِ خَالِدٍ» (تاریانه عمر از شمشیر خالد بن ولید مهیب تر است) در روی منبر گفت: اگر از من لغزشی سرزند مرا براه راست هدایت کنید یکی از عربهای ناچیز بدوی که دریای منبر حاضر بود برخاست و دست بروی دسته شمشیر خود گذارد و گفت «اگر لغزشی از تو سرزند و راه کج بروی باین شمشیر ترا راست میکنم!» آیا نظیر این آزادی و مساوات و رواج دموکراسی حقیقی جز در میان مسلمانان در جای دیگری دیده شده است؟ و آیا در تمام تعالیم و دستورات دینی و مقررات و قوانین مدنی و اجتماعی نظیر این نوع آزادی و شخصیتی که در دین کامل با افراد داده شده است یافت میشود؟

عقیل بن ابیطالب برادر امام علی علیه السلام چون عائله زیاد داشت و چشمانش کور شده بود در زمان خلافت علی علیه السلام نزد آن حضرت آمده و درخواست سهم بیشتری از بیت المال کرد تا از سختی بیرون آید. امام علی علیه السلام که مظهر کامل راستی و درستی و عدالت بود بین برادر و اقرباء و دیگران فرقی نمیکندارد و البته دینار و درهمی بر

حقوق برادر اضافه نکرد و مانند یکی از افراد عادی مسلمانان حصه از بیت‌العمال معین کرد. عقیل ناچار نزد معاویه بشام رفت و معاویه مقدم او را گرامی داشت و همه گونه انعام و احسان درباره او بجا آورد و وسایل رفاه و آسایش زندگانی و برافراهم ساخت. البته اینگونه انعام و بخششها از طرف معاویه روی طینت و طبیعت اولی او نبود بلکه ناشی از سیاست و دنیا داری بود تا از این راه نزد مردمان ساده لوح برتری خود را بر امام علی علیه السلام، که مجموعه مکارم اخلاق بود، ثابت کند. معین و همین عقیل هر وقت سخن ناروایی از معاویه میشنید که بر خورد بشخصیت خود و یا خانواده او داشت با نهایت شهامت و صراحت در مقام پاسخ بر میآمد و در حضور همه درباریان و خواص معاویه و بزرگان شام جواب معاویه را میداد. جاحظ در کتاب نفیس خود «البیان والتبیین» نوشته است که: روزی معاویه گفت: اگر ابویزید (مقصود عقیل است) نمیدانست که من از برادرش بهترم او انکار نمیکرد و نزد ما اقامت نمینمود عقیل گفت: برادرم برای دینم بهتر است و تو برای دنیایم. باز دفعه دیگر از او پرسید آیا تو با ما هستی؟ عقیل گفت در جنگ بدر نیز باشما بودم! (کنایه از آنکه معاویه و پدرش جزء مشرکین بودند و در جنگ بدر بایغمبر جنگ کردند) نوبت دیگری معاویه خواست خاندان عقیل یعنی بنی هاشم را خوار کند پس خطاب بمردم شام کرد و گفت آیا این آیه را در قرآن خوانده اید «تبت یدا ابی لهب»؟ گفتند: آری. گفت ابی لهب عموی عقیل است فوراً عقیل از شامیان پرسید آیا این آیه را نیز شنیده اید «وامرانه حمالة الحطب» گفتند آری. گفت حمالة الحطب (هیزمکش) عمه معاویه است! معاویه شرمنده شد و گفت:

بس است آنچه از برادرت بمامیرسد !

پس از آنکه روزگار سفله نواز بکام معاویه شد و او بی وجود رقیب و منازعی بر تخت سلطنت جاوس کرد و بر ممالک وسیعۀ اسلامی حکمفرما شد، چندین بار اتفاق افتاد که در دربار وی چند تن از بنی هاشم بزرگترین دشمنان وی که بر آنان غلبه یافته بود از قبیل حضرت امام حسن علیه السلام و عبدالله بن عباس و با بعضی از اصحاب امام علی علیه السلام حاضر بودند و معاویه با بزرگان دربار او از قبیل عمرو عاص و مروان حکم خواستند تحقیری از آنان بکنند ولی آن را در مردان آزاده در نتیجه نریبت اسلامی و حریت و مساوات مخصوص این دین مبین با نهایت شهامت و صراحت بذکر معایب و مثالب معاویه و پدر و مادر و نیاکان او و همچنین بستگی و فررومایگی یکی یکی از درباریان او پرداختند و معاویه و کسان او را شرمنده و سرافکننده ساختند. شرح اینگونه مجالس در کتب معتبر ادبی و تاریخی بتفصیل ذکر شده است.

از نظر آزادی عقائد و آراء مذهبی و فلسفی و علمی نیز دین اسلام بهترین نمونه دموکراسی است. مجالس مناظره و مباحثه علمای ادیان و ملل مختلف در حضور مامون و نیز آزاد بودن عموم ملل و طوائف از ذکر عقائد خود در حضور پیغمبر را اگر موائمه هدی بهترین دلیل مدعی است. پیغمبر اسلام حتی به پیروان سایر ادیان که در ذمه اسلام بودند آزادی کامل داده و درباره آنها سفارش مکرر فرموده بود چنانکه از کلمات منسوب بآن حضرت است که فرمود: «من اذی ذمياً فقد اذانی» (کسانیکه مردمان ذمی را اذیت کنند مرا اذیت کرده اند). حال باید دید ازین دستورات مقدس اسلامی که شامل بهترین دموکراسی بوده است چه اندازه باقی مانده است؟ قم - دیماه ۱۳۲۴ علی اکبر شهابی